

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۸

آیه ۹۴-۹۸

آیه و ترجمه

و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لو لا ان تفندون
قالوا تالله انک لفی ضللک القدیم
فلما ان جاء البشیر القئه علی وجهه فارتد بصیرا قال اءلم اقل لکم انی اعلم من
الله ما لا تعلمون
قالوا یا بابنا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خطین
قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم
ترجمه :

۹۴ - هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت
من بوی یوسف را احساس می کنم اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید!
۹۵ - گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابق هستی!
۹۶ - اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند
ناگهان بینا شد، گفت آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهائی سراغ دارم که
شما نمیدانید؟!
۹۷ - گفتند پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.
۹۸ - گفت به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش میطلبم که او غفور و
رحیم است.

تفسیر :

سرانجام لطف خدا کار خود را کرد

فرزندان یعقوب در حالی که از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند، پیراهن
یوسف را با خود برداشته، همراه قافله از مصر حرکت کردند، این برادران با
اینکه یکی از شیرینترین لحظات زندگی خود را میگذراندند، در سرزمین شام
و کنعان، در خانه یعقوب پیر، گرد و غباراندوه غم و ماتم بر چهره همه نشسته
بود

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۹

خانواده‌ای افسرده، عزادار، و پراندوه، لحظات دردناکی رامیگذرانند. اما همزمان با حرکت کاروان از مصر، ناگهان در خانه یعقوب، حادثه‌ای رخ داد که همه را در بهت و تعجب فرو برد، یعقوب تکانی خورد و با اطمینان و امید کامل صدا زد اگر زبان به بدگوئی نگشایید و مرا به سفاهت و نادانی و دروغ نسبت ندهید به شما میگویم من بوی یوسف عزیزم را میشنوم من احساس می‌کنم دوران غم و محنت به زودی به سرمی‌آید، و زمان وصال و پیروزی فرا می‌رسد، خاندان یعقوب لباس عزاء ماتم از تن بیرون می‌کنند و در جامه شادی و سرور فرو خواهند رفت، اما گمان نمیکنم شما این سخنان را باور کنید (و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لو لا ان تفندون). از جمله «فصلت» استفاده می‌شود که این احساس برای یعقوب به مجرد حرکت کاروان از مصر دست داد. اطرافیان یعقوب که قاعدتا نوه‌ها و همسران فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت گفتند: بخدا سوگند تو در همان گمراهی قدیم هستی! (قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم).

چه گمراهی از این بالاتر که سالیان دراز از مرگ یوسف می‌گذرد، توهنوز فکر می‌کنی او زنده است و تازه میگوئی من بوی یوسفم را از مصر میشنوم؟ مصر کجا شام و کنعان کجا؟! آیا این دلیل بر آن نیست که توهمواره در عالم خیالات غوطه‌وری، و پندارهایت را واقعیت‌مپنداری، این چه حرف عجیبی است

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۰

که میگوئی؟! اما این گمراهی تازگی ندارد، قبلا هم به فرزندان گفتم بروید به مصر و از یوسفم جستجو کنید! و از اینجا روشن می‌شود که منظور از ضلالت، گمراهی در عقیده نبوده، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است: ولی به هر حال این تعبیرات نشان می‌دهد که آنها با این پیامبر بزرگ و پیرسالخورده و روشن ضمیر با چه خشونت و جسارتی رفتار می‌کردند، یکجا گفتند: پدرمان در ضلال مبین است، و اینجا گفتند تو در ضلال قدیمیت میباشی. آنها از صفای دل و روشنائی باطن پیر کنعان بیخبر بودند، و قلب او راهمچون دل خود تاریک می‌شمردند، و فکر نمی‌کردند حوادث آینده از نقاط دور و

نزدیک در آئینه قلبش منعکس می‌شود. شبها و روزهای متعددی سپری شد و یعقوب همچنان در انتظار بسر میبرد، انتظاری جانسوز که در عمق آن شادی و سرور، و آرامش و اطمینان موج میزد در حالی که اطرافیان او در برابر این گونه مسائل بیتفاوت بودند، و اصولاً ماجرای یوسف را برای همیشه پایان یافته میدانستند. بعد از چندین شبانه روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت، یک روز صدا بلند شد بیائید که کاروان کنعان از مصر آمده است، فرزندان یعقوب بر خلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند، و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه بشیر (همان بشارت دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف) نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بی‌فروغش توانائی دیدن پیراهن را نداشت، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنائی از آن به مشام جانش می‌رسد، در یک لحظه طلائی پر سرور، احساس کرد تمام ذرات وجودش روشن شده است، آسمان و زمین می‌خندند نسیم رحمت میوزد، گرد و غبار اندوه را در هم می‌پیچید و با خود میبرد، در و دیوار گویا فریاد شادی میکشند و یعقوب

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۱

نیز با آنها تبسم می‌کند، هیجان عجیبی سر تا پای پیر مرد را فرا گرفته است، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه جا را می‌بیند و دنیا با زیبائیهایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته‌اند چنانکه قرآن می‌گوید هنگامی که بشارت دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد! (فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا). برادران و اطرافیان، اشک شوق و شادی ریختند، و یعقوب با لحن قاطعی به آنها گفت نگفتم من از خدا چیزهائی سراغ دارم که شما نمیدانید؟! (قال اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون).

این معجزه شگفت‌انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه‌ای به گذشته تاریک خود اندیشیدند، گذشته‌ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ چشمیها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فوراً به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همانگونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و گفتند پدر جان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد (قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا).

«چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم» (انا کنا خاطئین).
پیر مرد بزرگوار که روحی همچون اقیانوس وسیع و پر ظرفیت داشت بی آنکه آنها را ملامت و سرزنش کند به آنها وعده داد که من به زودی برای شما از پروردگارم مغفرت می طلبم (قال سوف استغفر لکم ربی).
و امیدوارم او توبه شما را بپذیرد و از گناهانتان صرف نظر کند چرا که او غفور و رحیم است (انه هو الغفور الرحیم).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۲

نکته ها :

۱ - چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد؟

این سؤالی است که بسیاری از مفسران، آن را مطرح کرده و معمولاً به عنوان یک معجزه و خارق عادت برای یعقوب یا یوسف شمرده اند، ولی با توجه به اینکه قرآن از این نظر سکوت دارد، و آن را به عنوان اعجاز یا غیر اعجاز قلمداد نمی کند، می توان توجیه علمی نیز بر آن یافت.

چرا که امروز مساله «تله پاتی» انتقال فکر از نقاط دور دست یک مساله مسلم علمی است، که در میان افرادی که پیوند نزدیک با یکدیگر دارند و یا از قدرت روحی فوق العاده های برخوردارند بر قرار می شود.

شاید بسیاری از ما در زندگی روزمره خود به این مساله برخورد کرده ایم که گاهی فلان مادر یا برادر بدون جهت احساس ناراحتی فوق العاده در خود می کند، چیزی نمیگذرد که به او خبر می رسد برای فرزند یا برادرش در نقطه دور دستی حادثه ناگواری اتفاق افتاده است.

دانشمندان این نوع احساس را از طریق تله پاتی و انتقال فکر از نقاط دور توجیه می کنند.

در داستان یعقوب نیز ممکن است پیوند فوق العاده شدید او با یوسف و عظمت روح او سبب شده باشد که احساسی را که از حمل پیراهن یوسف بر برادران دست داده بود از آن فاصله دور در مغز خود جذب کند.

البته این امر نیز کاملاً امکان دارد که این مساله مربوط به وسعت دایره علم پیامبران بوده باشد.

در بعضی از روایات نیز اشاره جالبی به مساله انتقال فکر شده است و آن اینکه کسی از امام باقر (علیه السلام) پرسید گاهی اندوهناک می شوم بی آنکه مصیبتی به

من رسیده باشد یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، آنچنانکه خانواده و دوستانم در چهره من مشاهده می‌کنند، فرمود: آری خداوند مؤمنان را از طینت واحد بهشتی آفریده و از روحش در آنها دمیده لذا مؤمنان برادر یکدیگرند هنگامی که در یکی از شهرها به یکی از این برادران مصیبتی برسد در بقیه تاثیر میگذارد.

از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که این پیراهن یک پیراهن معمولی نبوده یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل در خاندان یعقوب به یادگار مانده بود و کسی که همچون یعقوب شامه بهشتی داشت، بوی این پیراهن بهشتی را از دور احساس می‌کرد.

۲ - تفاوت حالات پیامبران -

اشکال معروف دیگری در اینجا است که در اشعار فارسی نیز منعکس شده است، که کسی به یعقوب گفت:

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی

چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

چگونه می‌شود این پیامبر بزرگ از آن همه راه که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده روز راه نوشته‌اند، بوی پیراهن یوسف را بشنود اما در بیخ‌گوش خودش در سرزمین کنعان به هنگامی که او را در چاه انداخته بودند، از حوادثی که میگذرد، آگاه نشود.

پاسخ این سؤال با توجه به آنچه قبلاً در زمینه علم غیب و حدود علم پیامبر و امامان گفته‌ایم، چندان پیچیده نیست، چرا که علم آنها نسبت به امور غیبی متکی به علم و اراده پروردگار است، و آنجا که خدا بخواهد آنها میدانند هر چند مربوط به نزدیکترین نقاط جهان باشد.

آنها را از این نظر می‌توان به مسافرانی تشبیه کرد که در یک شب تاریک

و ظلمانی از بیابانی که ابرها آسمان آن را فرا گرفته است میگذرند، لحظه‌ای برق در آسمان میزند و تا اعماق بیابان را روشن می‌سازد، و همه چیز در برابر چشم این مسافران روشن می‌شود، اما لحظه‌ی دیگر خاموش می‌شود و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد بطوری که هیچ چیز به چشم نمی‌خورد.

شاید حدیثی که از امام صادق (علیهالسلام) در مورد علم امام نقل شده نیز اشاره به همین معنی باشد آنجا که می‌فرماید: جعل الله بينه وبين الامام عمودا من نور ينظر الله به الى الامام و ينظر الامام به اليه فاذا اراد علم شيء نظر في ذلك النور فعرفه: «خداوند در میان خودش و امام و پیشوای خلق، ستونی از نور قرار داده که خداوند از این طریق به امام‌مینگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش، و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نور نظر می‌افکند و از آن آگاه می‌شود».

و شعر معروف سعدی در دنباله شعر فوق نیز ناظر به همین بیان و همین‌گونه روایات است:

بگفت احوال ما برق جهان است

گهی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلا نشینیم

گهی تا پشت پای خود نبینیم

((جهان)) در اینجا به معنی جهنده است و برق جهان یعنی برق جهنده آسمان).

و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که روزی بنا به مشیت الهی برای آزمودن یعقوب از حوادث کنعان که در نزدیکی می‌گذرد بیخبر باشد، و روز دیگر که دوران محنت و آزمون به پایان می‌رسد، از مصر بوی پیراهنش را احساس کند.

۳ - چگونه یعقوب بینائی خود را باز یافت؟

بعضی از مفسران احتمال

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۵

داده‌اند که یعقوب نور چشم خود را به کلی از دست نداده بود بلکه چشمانش ضعیف شده بود و به هنگام فرا رسیدن مقدمات وصال آنچنان انقلاب و هیجانی به او دست داد که به حال نخست بازگشت، ولی ظاهر آیات قرآن نشان می‌دهد که او به کلی نابینا و حتی چشمانش سفید شده بود، بنابراین بازگشت بینائیش از طریق اعجاز صورت گرفت، قرآن می‌گوید: فارتد بصيرا.

۴ - وعده استغفار -

در آیات فوق می‌خوانیم که یوسف در برابر اظهار ندامت برادران گفت «یغفر الله لکم»: خداوند شما را بیامرزد ولی یعقوب به هنگامی که آنها نزد او اعتراف به گناه و اظهار ندامت کردند و تقاضای استغفار نمودند، می‌گوید: بعداً برای شما استغفار خواهم کرد و همانگونه که در روایات وارد شده هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگاهان شب جمعه که وقت مناسبتری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است، به تاخیر اندازد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا یوسف بطور قطع به آنها پاسخ گفت و اما پدر موکول به آینده کرد.

ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که یوسف از امکان آمرزش و اینکه این گناه قابل بخشش است سخن می‌گفت، ولی یعقوب از فعلیت آن و اینکه چه باید کرد که این آمرزش تحقق یابد، بحث می‌کرد (دقت کنید).

۵ - توسل جایز است -

از آیات فوق استفاده می‌شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار، و گر نه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان رادائر به استغفار برای آنان بپذیرد، و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۶

این نشان می‌دهد که توسل به اولیای الهی، اجمالاً امری جائز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید می‌شمرند، از متون قرآن، آگاهی ندارند و یا تعصبات غلط مانع دید آنها می‌شود.

۶ - پایان شب سیه...

درس بزرگی که آیات فوق به ما می‌دهد این است که مشکلات و حوادث هر قدر سخت و دردناک باشد و اسباب و علل ظاهری هر قدر محدود و نارسا گردد و پیروزی و گشایش و فرج هر اندازه به تاخیر افتد، هیچکدام از اینها نمی‌توانند مانع از امید به لطف پروردگار شوند، همان خداوندی که چشم نابینا را با پیراهنی روشن می‌سازد و بوی پیراهنی را از فاصله دور به نقاط دیگر منتقل می‌کند، و عزیز گمشده‌ای را پس از سالیان دراز باز میگرداند، دل‌های مجروح از فراق را مرهم مینهد، و دردهای جانکاه را شفا می‌بخشد. آری در این تاریخ و سرگذشت این درس بزرگ توحید و خداشناسی نهفته شده است که هیچ چیز در برابر اراده خدا مشکل و پیچیده نیست.

آیه ۹۹-۱۰۱

آیه و ترجمه

فلما دخلوا علی یوسف ءاوی الیه ءبویه و قال ادخلوا مصر ان شاء الله ءامنین و رفع ءبویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یابت هذا تاویل رءیی من قبل قد جعلها ربی حقا و قد احسن بی اذ ءخرجنی من السجن و جاء بکم من البدو من بعد ان نزع الشیطن بینی و بین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم

رب قد ءتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموت و الارض ءنت ولی فی الدنیا و الآخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصلحین ترجمه :

۹۹ - هنگامی که بر یوسف وارد شدند او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت همگی داخل مصر شوید که انشاء الله در امن و امان خواهید بود.
۱۰۰ - و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت پدر! این تحقق خوابی است که قبلا دیدم خداوند آنرا به حقیقت پیوست، و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آنچه می خواهد (وشایسته میدانند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است.

۱۰۱ - پروردگارا! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی، توئی آفریننده آسمانها و زمین، و توسرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران. و به صالحان ملحق فرما!

تفسیر :

سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران

با فرا رسیدن کاروان حامل بزرگترین بشارت از مصر به کنعان و بینا شدن یعقوب پیر، ولوله ای در کنعان افتاد، خانواده ای که سالها لباس غم و اندوه را از تن بیرون نکرده بود غرق در سرور و شادی شد، آنها از این همه نعمت الهی هرگز خشنودی خود را کتمان نمی کردند.

اکنون طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کند، مقدمات سفر از هر نظر فراهم گشت، یعقوب را بر مرکب سوار کردند، در حالی که لبهای او به ذکر و شکر خدا مشغول بود، و عشق وصال آنچنان به او نیرو و توان بخشیده بود که گوئی از نو، جوان شده است! این سفر بر خلاف سفرهای گذشته برادران که با بیم و نگرانی توأم بود، خالی از هر گونه دغدغه بود، و حتی اگر خود سفر رنجی می داشت، این رنج در برابر آنچه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که:

وصال کعبه چنان می دواندم بشتاب

که خارهای مغیلان حریر می آید!

شبها و روزها با کندی حرکت می کردند، چرا که اشتیاق وصال، هر دقیقه ای را روز یا سالی می کرد، ولی هر چه بود گذشت، و آبادیهای مصر از دور نمایان گشت مصر با مزارع سرسبز و درختان سر به آسمان کشیده و ساختمانهای زیبایش.

اما قرآن همانگونه که سیره همیشگی می باشد، این مقدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می گوید: «هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد» (فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۹

«آوی» چنانکه «راغب» در کتاب مفردات می گوید در اصل به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است، و انضمام کردن یوسف، پدر و مادرش را به خود، کنایه از در آغوش گرفتن آنها است.

سرانجام شیرینترین لحظه زندگی یعقوب، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سالها فراق، دست داده، بود لحظاتی بر یعقوب و یوسف گذشت که جز خدا هیچکس نمیداند آن دو چه احساساتی در این لحظات شیرین داشتند، چه اشکهای شوق ریختند و چه ناله های عاشقانه سردادند.

سپس یوسف «به همگی گفت در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه، در امنیت کامل خواهید بود که مصر در حکومت یوسف امن و امان شده بود (و قال ادخلوا مصر ان شاء الله آمین).

و از این جمله استفاده می شود که یوسف به استقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود، و شاید از جمله دخلوا علی یوسف که مربوط

به بیرون دروازه است استفاده شود که دستور داده بود در آنجا خیمه ها بر
پاکنند و از پدر و مادر و برادران پذیرائی مقدماتی به عمل آورند.
هنگامی که وارد بارگاه یوسف شدند، او پدر و مادرش را بر تخت نشاند
(و رفع ابویه علی العرش).

عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آنچنان برادران
و پدر و مادر را تحت تاثیر قرار داد که همگی در برابر او به سجده افتادند
(و خرواله سجدا).

در این هنگام یوسف، رو به سوی پدر کرد و عرض کرد پدر جان! این همان تاویل
خوابی است که از قبل در آن هنگام که کودک خردسالی بیش نبودم دیدم
(و قال یا ابت هذا تاویل رؤیای من قبل).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۰

مگر نه این است که در خواب دیده بودم خورشید و ماه، و یازده ستاره در برابر
من سجده کردند.

ببین همانگونه که تو پیش بینی می کردی خداوند این خواب را به واقعیت
مبدل ساخت (قد جعلها ربی حقا).

و پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زندان خارج ساخت
(و قد احسن بی اذ اخرجنی من السجن).

جالب اینکه در باره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می گوید
اما بخاطر برادران، سخنی از چاه کنعان نگفت!

سپس اضافه کرد خداوند چقدر به من لطف کرد که شما را از آن بیابان کنعان
به اینجا آورد بعد از آنکه شیطان در میان من و برادرانم فسادانگیزی نمود

(و جاء بکم من البدو من بعد ان نزع الشیطان بینی و بین اخوتی).

باز در اینجا نمونه دیگری از سعه صدر و بزرگواری خود را نشان می دهد و بی
آنکه بگوید مقصر چه کسی بوده، تنها به صورت سربسته می گوید: شیطان در
این کار دخالت کرد و عامل فساد شد، چرا که او نمی خواهد از گذشته
خطاهای برادران شکایت کند.

تعبیر از سرزمین کنعان به بیابان (بدو) نیز جالب است و روشنگر تفاوت تمدن
مصر نسبت به کنعان می باشد.

سرانجام می گوید همه این مواهب از ناحیه خدا است، چرا که پروردگارم
کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می کند کارهای بندگان را تدبیر

و مشکلاتشان را سهل و آسان می‌سازد (ان ربی لطیف‌لما یشاء).
او می‌داند چه کسانی نیازمندند، و نیز چه کسانی شایسته‌اند، چرا که او علیم و حکیم است (انه هو العلیم الحکیم).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۱

سپس رو به درگاه مالک الملک حقیقی و ولی نعمت همیشگی نموده، به‌عنوان شکر و تقاضا می‌گوید: پروردگارا! بخشی از یک حکومت وسیع به من مرحمت فرمودی (رب قد آتیتنی من الملک).
و از علم تعبیر خواب به من آموختی (و علمتني من تاویل الاحادیث) و همین علم ظاهراً ساده چه دگرگونی در زندگانی من و جمع کثیری از بندگان ایجاد کرد، و چه پر برکت است علم!
توئی که آسمانها و زمین را ابداع و ایجاد فرمودی (فاطر السماوات والارض).
و به همین دلیل، همه چیز در برابر قدرت تو خاضع و تسلیم است.
پروردگارا! تو ولی و ناصر و مدبر و حافظ من در دنیا و آخرتی
(انت ولی فی الدنيا و الآخرة).

«مرا مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت از این جهان ببر» (توفنی مسلماً)
«و مرا به صالحان ملحق کن» (و الحقنی بالصالحین).
یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادیم را از تو تقاضا می‌کنم که اینها همه فانی‌اند و فقط دورنمای دل‌انگیزی دارند، بلکه از تو این می‌خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد، و با ایمان و تسلیم در راه تو، و برای تو جان دهم، و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاص قرار گیرم، مهم برای من اینها است.

نکته ها :

آیا سجده برای غیر خدا جایز است؟.

همانگونه که در جلد اول در بحث سجده فرشتگان برای آدم (صفحه ۱۲۷)

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۲

گفتیم سجده به معنی پرستش و عبادت مخصوص خدا است، و برای هیچکس در هیچ مذهبی پرستش جایز نیست، و توحید عبادت که بخش مهمی از مساله توحید است که همه پیامبران به آن دعوت نمودند، مفهومش همین است.
بنابراین، نه یوسف که پیامبر خدا بود، اجازه می‌داد که برای او سجده و عبادت

کنند و نه پیامبر بزرگی همچون یعقوب اقدام به چنین کاری می‌کرد، و نه قرآن به عنوان یک عمل شایسته یا حداقل مجاز از آن یاد می‌نمود. بنابراین، سجده مزبور یا برای خدا بوده (سجده شکر) همان خدائی که اینهمه موهبت و مقام عظیم به یوسف داد و مشکلات و گرفتاریهای خاندان یعقوب را بر طرف نمود و در این صورت در عین اینکه برای خدا بوده، چون به خاطر عظمت موهبت یوسف انجام گرفته است، تجلیل و احترام برای او نیز محسوب می‌شده، و از این نظر ضمیر در له که مسلماً به یوسف باز می‌گردد، با این معنی به خوبی سازگار خواهد بود.

و یا اینکه منظور از سجده مفهوم وسیع آن یعنی خضوع و تواضع است، زیرا سجده همیشه به معنی معروفش نمی‌آید. بلکه به معنی هر نوع تواضع نیز گاهی آمده است، و لذا بعضی از مفسران گفته‌اند که تحیت و تواضع متداول در آن روز خم شدن و تعظیم بوده است، و منظور از سجود در آیه فوق همین است.

ولی با توجه به جمله «خروا» که مفهومش بر زمین افتادن است، چنین بر می‌آید که سجود آنها به معنی انحاء و سر فرود آوردن نبوده است. بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته‌اند سجود یعقوب و برادران و مادرشان برای خدا بوده، اما یوسف همچون خانه کعبه، قبله بوده است، و لذا در تعبیرات عرب گاهی گفته می‌شود «فلان صلی للقبلة: فلانکس به سوی قبله نماز خواند».

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۳

ولی معنی اول نزدیکتر به نظر می‌رسد، بخصوص اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل شده می‌خوانیم کان سجودهم لله - یا - عبادة لله: سجود آنها به عنوان عبادت برای پروردگار بوده است. در بعضی از دیگر از احادیث می‌خوانیم کان طاعة لله و تحية ليوسف: به عنوان اطاعت پروردگار و تحیت و احترام به یوسف بوده است. همانگونه که در داستان آدم نیز، سجده برای آن خداوند بزرگی بوده است که چنین خلقت بدیعی را آفریده که در عین عبادت خدا بودن، دلیلی است بر احترام و عظمت مقام آدم!

این درست به آن می‌ماند که شخصی کار بسیار مهم و شایسته‌ای انجام دهد و ما به خاطر آن برای خدائی که چنین بندهای را آفریده است سجده کنیم که

هم سجده برای خدا است و هم برای احترام این شخص.

۲ - وسوسه‌های شیطان

جمله «نزع الشیطان بینی و بین اخوتی» با توجه به اینکه «نزع» به معنی وارد شدن در کاری به قصد فساد و افساد است، دلیل بر این است که وسوسه‌های شیطانی در این گونه ماجراها همیشه نقش مهمی دارد، ولی قبلاً هم گفته‌ایم که از این وسوسه‌ها به تنهایی کاری ساخته نیست، تصمیم گیرنده نهایی خود انسان است، بلکه او است که درهای قلب خود را به روی شیطان می‌گشاید و اجازه ورود به او می‌دهد، بنابراین از آیه فوق، هیچگونه مطلبی که بر خلاف اصل آزادی اراده باشد استفاده نمی‌شود. منتها یوسف با آن بزرگواری و بلندی فکر و سعه صدر نمی‌خواست برادران را که خود به اندازه کافی شرمنده بودند، در این ماجرا شرمنده‌تر کند، و لذا اشاره‌ای به تصمیم گیرنده نهایی نکرد و تنها پای وسوسه‌های شیطان را که عامل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۴

درجه دوم بود به میان کشید.

۳ - امنیت نعمت بزرگ خدا

یوسف از میان تمام مواهب و نعمتهای مصر، انگشت روی مساله امنیت گذاشت و به پدر و مادر و برادران گفت: وارد مصر شوید که انشاءالله در امنیت خواهید بود و این نشان می‌دهد که نعمت امنیت ریشه همه نعمتها است، و حقا چنین است زیرا هرگاه امنیت از میان برود، سایر مسائل رفاهی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهد افتاد، در یک محیط نا امن، نه اطاعت خدا مقدور است و نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر، و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد هدفهای اجتماعی. این جمله ممکن است ضمناً اشاره به این نکته باشد که یوسف می‌خواهد بگوید سرزمین مصر در حکومت من آن سرزمین فراعنه دیروز نیست، آن خود کامگی‌ها جنایتها، استثمارها، خفقان‌ها و شکنجه‌ها همه از میان رفته است، محیطی است کاملاً امن و امان.

۴ - اهمیت مقام علم

بار دیگر یوسف در پایان کار خویش مجدداً روی مساله علم تعبیر خواب تکیه می‌کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی‌منازع، این علم‌ظاهرا ساده را قرار

می‌دهد که بیانگر تاکید هر چه بیشتر، روی اهمیت و تاثیر علم و دانش است هر چند علم و دانش ساده‌ای باشد و می‌گوید: رب قد آتیتنی من الملک و علمتني من تاویل الاحادیث

۵ - پایان خبر

انسان در طول عمر خود، ممکن است دگرگونیهای فراوانی پیدا کند ولی مسلماً صفحات آخر زندگانی او از همه سرنوشت سازتر است چرا که دفتر عمر با

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۵

آن پایان می‌گیرد، و قضاوت نهائی به آن بسته است، لذا مردم با ایمان وهوشیار همیشه از خدا می‌خواهند که این صفحات عمرشان نورانی ودرخشان باشد، و یوسف هم در اینجا از خدا همین را می‌خواهد، می‌گوید توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین: مرا با ایمان از دنیا ببر و درزمره صالحان قرار ده. معنای این سخن، تقاضای مرگ از خدا نیست، آنچنان که ابن عباس گمان کرده و گفته است: هیچ پیامبری از خدا تقاضای مرگ نکرد، جزیوسف که به هنگام فراهم آمدن تمام اسباب حکومتش، عشق و علاقه به پروردگار در جانش شعله‌ور شد و آرزوی ملاقات پروردگار کرد - بلکه تقاضای یوسف تنها تقاضای شرط و حالت بوده است، یعنی تقاضا کرده است که به هنگام مرگ دارای ایمان و اسلام باشد، همانگونه که ابراهیم و یعقوب نیز این توصیه را به فرزندانشان کردند وگفتند: فلا تموتن الا و انتم مسلمون: فرزندان! بکوشید که به هنگام ازدنیا رفتن با ایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا باشید (بقره ۱۳۲-).

بسیاری از مفسران نیز همین معنی را برگزیده‌اند.

۶ - آیا مادر یوسف به مصر آمد؟

از ظاهر آیات فوق به خوبی استفاده می‌شود که مادر یوسف در آن هنگام زنده بود و همراه همسر و فرزندانش به مصر آمد، و به شکرانه این نعمت، سجده کرده، ولی بعضی از مفسران اصرار دارند، که مادرش راحیل از دنیا رفته بود و این خاله یوسف بود که به مصر آمد و به جای مادر محسوب می‌شد.

ولی در سفر تکوین تورات فصل ۳۵ جمله ۱۸ می‌خوانیم که راحیل پس از آنکه بنیامین متولد شد، چشم از جهان فرو بست، و در بعضی از روایات که از وهب بن منیه و کعب الاحبار نقل شده، نیز همین معنی آمده است که به نظر

می‌رسد از تورات گرفته شده باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۶

و به هر حال ما نمی‌توانیم از ظاهر آیات قرآن که می‌گوید: مادر یوسف آن روز زنده بود، بدون مدرک قاطعی چشم‌پوشیم و آنرا توجیه و تاویل کنیم.

۷ - بازگو نکردن سرگذشت برای پدر

در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم هنگامی که یعقوب به دیدار یوسف رسید به او گفت: فرزندم دلم می‌خواهد بدانم برادران با تودقیقا چه کردند. یوسف از پدر تقاضا کرد که از این امر صرف نظر کند، ولی یعقوب او را سوگند داد که شرح دهد.

یوسف گوشه‌های از ماجرا را برای پدر بیان کرد تا آنجا که گفت برادران مرا گرفتند و بر سر چاه نشاندند و به من فرمان دادند، پیراهنت را بیرون بیاور من به آنها گفتم شما را به احترام پدرم یعقوب سوگند می‌دهم که پیراهن از تن من بیرون نیاورید و مرا برهنه نسازید، یکی از آنها کاردی که با خود داشت برکشید و فریاد زد پیراهنت را بکن!... با شنیدن این جمله، یعقوب طاقت نیاورد، صیحه‌ای زد و بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد از فرزند خواست که سخن خود را ادامه دهد اما یوسف گفت تو رابه خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، سوگند که مرا از این کار معاف‌داری، یعقوب که این جمله را شنید صرف نظر کرد.

و این نشان می‌دهد که یوسف به هیچ وجه علاقه نداشت، گذشته تلخ رادر خاطر خود یا پدرش تجدید کند، هر چند حس کنجکاوی یعقوب را آرام نمی‌گذاشت.

بهد

انفرت

قبل